

## نقش معارف حکمی در اخلاق عملی انسان بر اساس آموزه‌های نهج البلاغه

محمد رضا صمدی روشانی\* / یار علی کرد فیروز جانی\*\*

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۵

### چکیده

توجه به اخلاق در عرصه‌های مختلف زندگی رو به افزایش است. ریشه‌یابی و درمان اختلال‌های اخلاقی از جمله الزامات این عصر است و بدون شک یکی از علل رفتارهای انسان در حوزه معرفتی او نهفته است که نشان از پیوند انکارناپذیر معرفت و عمل دارد. آنچه در این مقاله دنبال می‌شود، تأثیر اندیشه‌ها و معارف حکمی به عالم در رفتار انسان است. پس از ارائه تعریف دقیقی از معرفت حکمی، اثرگذاری معارف حکمی بر اصلاح اخلاق عملی اثبات شده و سپس مصادیق مختلف معرفت حکمی از نهج البلاغه استخراج گردیده و به ثمرات اصلاحی که حضرت علی علیه السلام از آنها در عرصه رفتار نتیجه‌گیری نموده، پرداخته شده است. هدف این نوشتار بررسی و اثبات تأثیر سازنده معارف نظری در عرصه رفتار است. از جمله نتایج این نوشتار آن است که انسان جهت اصلاح اخلاق خود در کنار دیگر عوامل سازنده، نیازمند نظام فکری و نظری دقیقی مبتنی بر دلائل برهانی، در مورد ابتدا و انتهای هستی و انسان است و بدون آن رسیدن به زیست اخلاقی مشکل است.

### واژگان کلیدی

معارف نظری نهج البلاغه، معرفت حکمی، اخلاق عملی، معارف توحیدی.



## طرح مسئله

یکی از دغدغه‌های امروزین بشر اصلاح و تقویت پایه‌های اخلاق فردی و اجتماعی است. علی‌رغم رشد خیره‌کننده علوم و تکنولوژی در عصر حاضر، آنچه انسان را در معرض سقوط در ورطه غفلت و حیوانیت قرار داده است، پاکسازی عرصه‌های مختلف زندگی بشر از ارزش‌های اخلاقی و دینی است. ریشه‌یابی اختلال‌های رفتاری و روانی انسان‌ها از یک‌سو و ارائه راهکارهای عملی جهت اصلاح اخلاقی از سوی دیگر، از مهم‌ترین اقدامات زیربنایی جهت ارائه راه حل صحیح در این رابطه است. بدون شک یکی از ریشه‌ها و علل رفتاری انسان در حوزه معرفت و شناخت او نهفته است که نشان از پیوند انکارناپذیر معرفت و عمل است. این پیوند و ارتباط بیشتر در مورد معرفت به خود عمل و ویژگی‌های مثبت و منفی رفتار و نیز نتایج و پیامدهای آن مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است، ولی آنچه در این مقاله پیگیری می‌شود، تأثیر اندیشه‌ها و معارف حکمی به عالم در رفتار انسان است؛ به تعبیر دیگر سخن در شناخت عمل و حسن و قبح آن نیست، بلکه سخن در معرفت عمیق درباره مبادی و غایات هستی و تأثیر آن در رفتار انسان و احیای فضائل و اجتناب از رذائل اخلاقی است. در حقیقت به دنبال پاسخ این سؤال هستیم که نقش معارف حکمی (نظری) در اخلاق عملی با تأکید بر نهج‌البلاغه چیست؟

این تحقیق کارکرد عملی علوم حکمی به‌ویژه فلسفه را نشان خواهد داد؛ به‌ویژه آنکه ناکارآمدی علمی همچون فلسفه جزء ایرادهای همیشگی بوده است و با عنایت به این نکته که اشکال مذکور در بیشتر موارد از جانب دین‌داران و متعهدان به روش پیشوایان دینی مطرح می‌شود، بررسی و گزارش این تحقیق از دریچه یکی از غنی‌ترین متون دینی یعنی؛ نهج‌البلاغه می‌تواند این شائبه را از بین ببرد. همچنین این تحقیق جزء زیربنای علوم انسانی - اسلامی (در حوزه علوم تربیتی، روان‌شناسی و مشاوره) است. نتیجه این تحقیق در جهت ارائه راهکارهای معرفتی و عملی در جهت اصلاح و تربیت اخلاقی قرار می‌گیرد.

هدف در این مقاله آن است که با استنباط و استخراج معرفت‌های کلی به عالم از معارف روایی نهج‌البلاغه نشان داده شود که معارف حکمی تأثیر سازنده بر روی عمل اخلاقی انسان دارند.

## مفهوم‌شناسی

بررسی کلیدی‌ترین مفاهیم موجود در هر تحقیق جزء اصول تحقیقی است. دو مفهوم اساسی

«معرفت حکمی» و «اخلاق عملی» در این تحقیق به کار رفته که لازم است قبل از بیان و تحلیل داده‌های تحقیق مورد کنکاش قرار گیرد.

### ۱. معرفت حکمی

معرفت حکمی از دو کلمه «معرفت» و «حکمی» ترکیب شده است. معرفت به معنای شناخت و داشتن مفاهیمی از واقعیات است. هرچند کاربرد دقیق آن در علوم عقلی به انواع متفاوتی از جمله علم و معرفت حصولی و حضوری، تقسیم شده است، ولی مقصود از معرفت در این مقاله معرفت حصولی است.

«حکمی» واژه منسوب به حکمت و ریشه آن از «حکم» اخذ شده که در اصل به معنای منع و جلوگیری است و به این مناسبت، حکمت را از آن اخذ کرده‌اند که مانع از جهل است. (فیومی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۴۵؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۹۱) راغب اصفهانی «حکمت» را رسیدن به حق به واسطه عقل و علم می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۱۲۶)

نگاه حکمی به عالم عبارت از معرفت عقلی دقیق و عمیق در مورد هستی و روابط بین اجزاء آن است و دقیقاً در مقابل نگاه‌های سطحی‌گرایانه و ظاهرگرایانه به هستی و روابط آن است. در تقسیم‌بندی علوم اسلامی چون عرفان، فلسفه و کلام اسلامی دربردارنده چنین معارفی است. مقصود از معارف حکمی در عرصه عرفان، معارف نظری برآمده از علم عرفان است؛ معارفی که مُحَرِّک و مُصَلِّح انسان در مقام عمل نیز هست و همراه تجزیه و تحلیل عقلی است. نگرش‌های کلی به هستی، انسان و موجودات دیگر به روش عقلی و برهانی در علم فلسفه نیز وجود دارد. در علم کلام نیز علی‌رغم روش‌ها و مفاهیم متنوع، معارف عمیق نظری پیرامون هستی از طریق روش‌های عقلانی مطرح می‌شود. (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۴: ۳ / ۵۷؛ ایجی، بی‌تا: ۷؛ لاهیجی، بی‌تا: ۱ / ۵)

اگر همه شناخت‌های علمی، فلسفی، شهودی و اخلاقی به وسیله عقل سلیم و خرد رشد یافته، به منزله راهنما و نیروی حرکت انسانی در زندگی تبدیل شدند، معرفت حاصله را حکمت می‌نامند. (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۴ / ۱۸)

بنابراین منظور از معرفت حکمی در این مقاله، معارف عقلی و نظری مطرح در نهج‌البلاغه است که به صراحت در علوم عقلی همچون فلسفه طرح شده است و یا مبانی و مقدمات آن در



علوم مذکور وجود دارد. این معارف در مورد خدا، هستی، انسان، غایت هستی و مسائلی از این دست به روش عقلی بحث می‌کنند.

## ۲. اخلاق عملی

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق است. خُلُق و خُلُق در اصل یکی هستند ... ولی خُلُق مخصوص به کیفیات، شکل‌ها و صورت‌های ظاهری بوده و به واسطه چشم دیده می‌شود و خُلُق ویژه نیروها و سرشت‌های درونی است که با بصیرت فهمیده می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۱۵۹ - ۱۵۸) خُلُق به معنای سجیه و سرشت است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۵۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۰ / ۸۶) این مسکویه خُلُق را به معنای حالتی برای نفس می‌داند که او را بدون فکر به سوی افعالش برمی‌انگیزاند. (ابن مسکویه، بی‌تا: ۴۱) فیض کاشانی نیز خلق و خوی را به هیئت استوار در نفس معنا کرده که به سبب آن افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر صادر می‌شود. (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۲۲) واژه اخلاق کاربردهای متنوعی دارد. در برخی از آنها مقصود علم اخلاق است که در آن به بایدها و نبایدهای رفتاری، و چگونگی اتصاف و پرهیز از آنها اشاره می‌شود. (ابن مسکویه، بی‌تا: ۱۷؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۱۴؛ نراقی، بی‌تا: ۱ / ۳۵ - ۳۴) در برخی تعبیرات مقصود از کلمه اخلاق اشاره به مصدر و مرجع صدور افعال؛ یعنی ملکات و سجایای درونی و باطنی است و در برخی مواقع مقصود از اخلاق، افعال صادر شده بر اساس سجایای نیک اخلاقی است. (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۴ / ۱۱۷ - ۱۱۶)

در هر صورت مقصود از اخلاق در این مقاله، هم جنبه عملی اخلاق و هم صفات و ملکات باطنی است. قید عملی نیز که به دنبال واژه اخلاق بیان شده است، تأکید بر همین نکته است.

**بررسی و اثبات اصل اثرگذاری معرفت حکمی بر اخلاق با توجه به تعبیرهای نهج البلاغه**

معارف نظری هرچند در وهله نخست بر عقل انسان عرضه می‌شوند و تأمین کننده اشتباهای فکری انسان نسبت به هستی است، ولی می‌توانند تأثیرگذاری عمیقی نیز در عمل داشته باشند. نگاه عمیق نظری به عالم، باعث تشکیل منظومه دقیق فکری در وجود انسان خواهد شد که هر جزئی از این منظومه مرتبط با اجزاء دیگر بوده و باعث تقلیل لغزش انسان در حیطه ذهنی و فکری خواهد شود. حاصل چنین نظام منسجم فکری، اصلاح رفتار انسان و تعمیق آن است.



محمدتقی جعفری در این رابطه معتقد است انسان دارای حکمت، انسانی است که معرفت او نسبت به هستی، اجزاء و روابط آن در هر دو قلمرو انسانی و جهانی ناب و خالص باشد. بی‌نیازی اخلاق و اخلاقی زیستن نسبت به حکمت را به شدت نقد کرده و اخلاق بدون حکمت را عمل و رفتار نیک بدون تکیه بر ریشه‌ها و عوامل اصلی آن که در ذات انسانی وجود دارد، می‌داند، از این رو تلازم مابین اخلاق و حکمت را تلازم معلول نسبت به علت دانسته‌اند. (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۴ / ۸۴ - ۷۶)

در ادامه بر آنیم که با استفاده از نکات دقیق متن نهج البلاغه، اثرگذاری معارف حکمی بر اصلاح اخلاق عملی را اثبات کرده و سپس به بررسی مصادیق آن در بخش‌های مختلف بپردازیم.

روایاتی که به شکل کلی اثرگذاری حوزه عقل و معرفت در عمل انسان را مطرح می‌کنند، می‌تواند در جهت اثبات اصل اثرگذاری راهگشا باشند. در این روایات جایگاه عقل را توصیف کرده و از آن به عنوان قوه مؤثر در وجود انسان، و به خصوص افعال او نام می‌برند. تأثیر قوه عاقله در افعال انسان جنبه‌های متفاوتی دارد. هرچند در روایات و تحقیقات ضمیمه آن بیشتر بر جنبه تأثیر شناخت حسن و قبح افعال و نتایج آن، بر رفتار انسان سخن رفته است، ولی یکی از جنبه‌های مغفول در این تحقیقات، اثر معقولات نظری در اصلاح عملکرد انسان است. در ادامه به بیان گوشه‌ای از این روایات اشاره می‌شود:

وَإِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. (نهج البلاغه، حکمت ۷۱)

ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الْإِسْتِقَامَةُ. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۳)

رَدْعُ النَّفْسِ عَنْ زَخَارِفِ الدُّنْيَا ثَمَرَةُ الْعَقْلِ. (همان: ۲۴۱)

حُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ. (سیدرضی، ۱۴۲۶: ۱۶۲)

قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ: فَأُولُهَا، الْعَقْلُ، وَعَلَيْهِ بُنِيَ الصَّبْرُ. (همان: ۵۳۸)

الحلم نور جوهره العقل. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۸۶)

ثمرة العقل مداراة الناس. (همان: ۵۳)

أَمَّا الْعَالِمُ مَنْ دَعَاهُ عِلْمُهُ إِلَى الْوَرَعِ وَالتَّقِي، وَالرَّهْدُ فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ وَالتَّوَلَّاهُ بِجَنَّةِ الْمَأْوِي.

(سیدرضی، ۱۴۲۶: ۲ / ۱۶۷)

اشکالی که ممکن است در این گونه از روایات مطرح شود آن است که مقصود از عقل و علم، عقل عملی و علم مربوط به حسن و قبح اعمال است، از این رو ربطی به موضوع بحث این مقاله ندارد. در پاسخ باید دقت کرد که هرچند عقل و علم به شکل مطلق بیان شده‌اند و قدر متیقن از



عقل و علم، عقل و علم عملی است، با این وجود تعبیراتی چون تعبیر اخیر، یا تعبیراتی که در ادامه خواهد آمد، بیانگر اطلاق این عقل است؛ چراکه در آخرین حدیث مطرح شده، ویژگی همه علماء به شکل عام ورع و تقوا بیان شده است و مقید به عالمی که در علوم مربوط به عقل عملی تحصیل می‌کنند، نشده است از این رو بیانگر این نکته است که ویژگی عقل به‌طور مطلق رهنمود به سمت اصلاح عملی است.

حضرت علی علیه السلام در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه توصیه به تقوا و پرهیزگاری را در کنار توصیه به تعقل به‌صراحت یا به کنایه بیان فرموده‌اند. یکی از این موارد در خطبه هفدهم است. در قسمتی از این خطبه می‌فرمایند: به‌گونه‌ای پرهیز کنید که انسان مسلط بر نفس خود و انسانی که با عقل خود می‌نگرد، پرهیز می‌کند. کنایه از اینکه انسان با به کارگیری عقل و تفکر می‌تواند در اوج پرهیزگاری قرار گیرد. یا در خطبه دیگر حُسن عمل را در صورت کمال عقل می‌دانند. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۷۰۷)

فَاخَذُوا، عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ الْعَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَانِعِ لَشَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ. (همان: ۲۳۰)

یکی از راه‌های تثبیت اثرگذاری معارف حکمی بر اصلاح حوزه رفتار انسان، آن است که به آثار عملی اشاره کنیم که حضرت علی علیه السلام آنها را به‌عنوان نتایج معارفی بیان می‌کنند که طبق تعریف پیش‌گفته، جزء معارف حکمی هستند. در ادامه به برخی از این تعابیر اشاره خواهیم کرد. در خطبه چهاردهم نخستین ویژگی که برای سالکان طریق حق بیان شده، احیاء عقل است و سپس ویژگی‌های رفتاری همچون کنترل شهوت، اطاعت پروردگار، دوری از هواهای نفسانی و ... عنوان شده است. هرچند از ترتیب بیان شده، مترتب بودن بر یکدیگر برداشت نمی‌شود، ولی بیانگر این نکته است که انسان سالک و مَهذب نیازمند احیای عقل خود است. در شرح‌های مختلف نهج البلاغه مقصود از احیای عقل را ارتقاء آن به‌وسیله علوم و تفکرات مختلف بیان کرده‌اند. معارف حکمی که بیانگر معارف عقلی در مورد هستی و واقعیات آن است نیز جزء علمی قرار می‌گیرد که احیاگر عقل بشری است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱ / ۱۲۷؛ ابن‌میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۴ / ۲۱۱؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۲ / ۳۶۱)

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ شَهْوَتَهُ، وَأَطَاعَ رَبَّهُ، وَعَصَى نَفْسَهُ. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۱۹۸)

حضرت با بیانات متفاوت و در جهت توصیه به تقوا، ورع و زهد در دنیا، رسیدن به معرفت خدا



را اثرگذار در این امور می‌دانند و معرفت به خدا و عظمت صفات الهی یکی از اجزاء لاینفک معارف حکمی است. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید، انسانی که عظمت و رفعت و قدرت خدا را بشناسد، شایسته نیست که خود را بزرگ بشمارد بلکه باید متواضع و فروتن بوده و تسلیم او باشد. اگر بشر به معرفت صحیح هرچند نسبی درباره خدا، عظمت، فیض و لطف او نائل گردد، این وضع اسفباری که در مورد انسان دیده می‌شود، منتفی می‌گردد و مسیر رشد و کمال را در پیش می‌گیرد و جهل نسبت به این معارف، هلاک‌کننده انسان در عرصه عمل خواهد بود. (جعفری، ۱۳۸۹: ۲۴/ ۲۱۰ - ۲۰۹) معارف حکمی و عقلی می‌توانند تأمین‌کننده معارف از این دست نسبت به پروردگار باشند، از این رو می‌توان اصل اثرگذاری معرفت حکمی بر عرصه رفتار انسان را از این تعبیر به‌دست آورد.

وَإِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يَتَّعَظَّهُ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَعِزَّ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا جَلَّاهُ أَنْ يَذِلُّوا لَهُ، وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَرْتَهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۳۰۴)

به راستی کسی که خدا را به بزرگی شناخت سزاوار نیست خود را بزرگ بشمارد؛ زیرا سرافرازی و برتری آنانی که به مرتبه عظمت خدا آگاه شده‌اند به این است که در برابر او فروتنی و تواضع کنند و عزت کسانی که به جلال و عظمت او آگاه شده‌اند به این است که در مقابل او متواضع و ذلیل باشند و سلامت آنانی که به قدرت بی‌کران او دانا شده‌اند این است که برای او سر تسلیم فرود آورند.

بایدهای اخلاقی انشاء و اعتبار محض نیست که مابه‌ازاء حقیقی نداشته باشد، بلکه بایدهای اخلاقی ضرورت بالقیاسی است که ذهن از رابطه بین افعال انسان و نتایج آن انتزاع می‌کند؛ یعنی هر چه فعل و نتیجه آن مطلوب او بوده و او را به هدف نزدیکتر کند، ارزشی‌تر خواهد بود، از این رو باید اخلاقی، ضرورت بالقیاسی است که حکایت از یک حقیقت می‌کند و آن عبارت است از رابطه بین افعال انسان و نتایج آن. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۲۸ - ۲۴) با توجه به این رابطه، کارکرد معرفت‌های حکمی آن است که انسان را خیلی دقیق‌تر و سریع‌تر به رابطه بین افعال اختیاری و نتایج آن رهنمون می‌سازد. دلیل این مطلب در ارتباطی است که بین معرفت نسبت به مبداء هستی و دیگر موارد مطرح در منظومه معارف حکمی از یک‌سو و معرفت انسان به هدف

خلقت خود از سوی دیگر است. معارف حکمی راحت‌تر انسان را از یکی به دیگری منتقل کرده و به تصدیق در مورد بایدهای اخلاقی سریع‌تر می‌رساند.

وجود این مکانیسم را در یک مورد از بایدهای اخلاقی بررسی می‌کنیم. حضرت در پاسخ شخصی که در ستایش و ثنای بر او افراط کرده بود فرمود، کسی که عظمت و بزرگی حق را فهمید و خدا در قلب او جایگاه رفیع پیدا کرد، شایسته است که غیر او در نظرش کوچک آید و اگر مردم از حکمران خود دوست داشتن در تمجید را بفهمند، از پست‌ترین حالات حکمرانان خواهد بود و من این‌گونه نیستم و اگر هم دوست داشتم که مرا مدح و ستایش کنید به دلیل فروتنی حاصل از عظمت الهی، از آن دوری می‌گزیدم. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۵۹۹) منظور حضرت آن است که کسی که خدا و عظمت او و خالقیتش را بشناسد، همه مردم را مخلوق او و در مقایسه با او ناچیز خواهد دید. در نتیجه تعریف و تمجیدهای آنها در نظرش ارزشی نداشته و غیرقابل اعتنا خواهد بود.

این سخن حضرت بیانگر این نکته است که جهت برطرف کردن این خصیصه زشت اخلاقی و دوری از چاپلوسی، خودبزرگ‌بینی و فریفته شدن به تمجید دیگران، رسیدن به عظمت خدا راهکار بسیار خوبی است. کسی که به وسیله معارف حکمی به عظمت و جلال الهی و جایگاه او در هستی پی می‌برد، می‌تواند در کنترل شهوت و نیاز او به تمجید شدن و یا تمجید کردن موفق باشد. البته همان‌گونه که از عبارت حضرت مشخص است صرف فهم عظمت الهی کافی نیست، بلکه باید این شناخت، در قلب او جای گرفته باشد.

نتیجه آنکه با وجود تعبیرات روایی در جهت اهمیت و جایگاه علم و عقل به شکل کلی و به‌ویژه در عرصه عمل و همچنین تعبیراتی از نهج‌البلاغه که در ادامه نیز بیشتر با آنها آشنا خواهیم شد، اثرگذاری حوزه معرفت نظری حکمی در اصلاح ناهنجاری‌های خاص در رفتار و اخلاق انسان ثابت می‌شود. در این بخش سعی شد با استفاده از تعبیرهای حضرت علی علیه السلام به اثبات اصل مدعا مبادرت ورزیم، هرچند در توضیح چگونگی تأثیرگذاری این معارف در مقام عمل، امکان بحث و اثبات برون‌دینی وجود دارد، اما این بحث تحقیق مستقلی می‌طلبد.

### بررسی مصادیق تأثیر معارف حکمی بر اصلاح رفتار در بخش معارف توحیدی

عجز از اثبات قادری متعال در ابتدای خلقت، قدرت توجیه صحیح و قوی از حیات خود و کل هستی را سلب خواهد کرد، از این‌رو است که اثبات وجود خدا، آغاز معارف انسان در حوزه





خداشناسی است و معرفت حق آغاز دین‌داری انسان است. حضرت در خطبه اول بر این نکته تأکید کرده و پس از حمد الهی، اساس دین را معرفت حق و کمال معرفت را در تصدیق به وجود او بیان داشته‌اند؛ یعنی بدون تصدیق به وجود پروردگار راهی به دین‌داری وجود ندارد. نزدیک به همین تعبیر در خطبه چهارم نهج البلاغه نیز تکرار شده است. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۹۶)

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ ..... (همان: ۵۷)

راه‌های اثبات خدا فراوان است و حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فراوان از تعبیراتی استفاده کرده‌اند که نشان‌دهنده برهان حدوث و یا برهان نظم و در پاره از موارد برهان فطرتی است که در معارف حکمی پیگیری می‌شود. (همان: ۶۱؛ همان: ۱۲۹ - ۱۲۶؛ همان: ۶۸؛ همان: ۱۸۸؛ همان: ۷۹ و ۹۳)

علو و برتری خاص خدا به شکلی است که علو مرتبه او باعث دوری و برکناری‌اش از مخلوقات نیست. نکته بسیار مهمی که در تعبیرهای دینی در عین بلند مرتبه بودن خدا او را در کنار و معیت مخلوقات تصویر می‌کند. (حدید / ۴) انسان‌ها همیشه دوستدار خدایی بوده‌اند که در عین برآورده کردن حوائج آنها و قدرت ماورائی، در دسترس بوده و در هر آنی بتوانند با او سخن بگویند. (انعام / ۷۹ - ۷۶) این معرفت در عین حالی که باعث رعایت ادب رفتاری و بیانی در برابر پروردگار می‌شود، او را فراتر از دسترس انسان‌ها قرار نداده و باعث مراقبت انسان از حضور دائمی و نزدیک او خواهد شد و نتیجه مسلم چنین مراقبتی، اصلاح اخلاقی و رفتاری است.

سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ، وَ قَرَّبَ فِي الدُّنُورِ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۹۲)

لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ، وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالتَّرَاقِ، بَلْ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بِالْكَفِيَّةِ، وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَ أَبْعَدُ مِنَ الشَّيْبَةِ مِنْ كُلِّ بَعِيدٍ. (همان: ۱۲۰ - ۱۱۹)

نحوه خاص حضور خدا در خلقت و جایگاه برتری او، در مباحث فلسفی مطرح و تبیین شده است. در برخی از آنها به شکل صریح و در برخی دیگر به شکل مقدمات قریب و بعید بحث، توضیح داده شده است. در مباحثی همچون قاعده بسیط الحقیقه، (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۲ / ۳۷۲ - ۳۶۸؛ همان: ۶ / ۱۱۸ - ۱۱۰؛ همو، ۱۳۸۲: ۶۵ - ۶۳) وحدت شخصی وجود، (همو، ۱۹۸۱: ۱ / ۷۱ و ۴۷ و ۴۹ و ۶۵ و ۱۱۷ و ۳۸۰؛ همان: ۶ / ۲۷۴ - ۲۷۳) وجود رابط معلول،



(همان: ۲ / ۳۰۰ - ۲۹۹؛ همو، ۱۳۸۲: ۴۹) بساطت واجب، تشکیک وجود، (همو، ۱۹۸۱: ۱ / ۱۲۰ و ۲۵۳ و ۳۷۹ و ۴۰۱ و ۴۳۳؛ همان: ۲ / ۲۳۵ و ۲۳۹ و ۳۵۳؛ همان: ۶ / ۱۸ و ۲۲؛ همو، ۱۳۸۲: ۷۳) حمل حقیقه و رقیقه (همو، ۱۹۸۱: ۶ / ۱۱۰، تعلیقه علامه طباطبایی؛ همان: ۲ / ۹۴ - ۹۳، تعلیقه علامه طباطبایی) و بحث تشبیه و تنزیه (همان: ۶ / ۳۷۴) به چگونگی حضور خدا در خلقت پرداخته شده است. گذشته از آنکه همه مباحث فلسفی که در تبیین توحید افعالی و به‌ویژه توحید ربوبی مطرح می‌شود، توضیح‌دهنده نحوه حضور خدا نیز است.

حضرت علی علیه السلام در مواردی به تقوا امر فرموده‌اند ولی در این موارد، خدا را به اوصافی معرفی کرده‌اند که بیانگر تأثیر شناخت این ویژگی‌ها در رعایت تقوا است. در این خطبه‌ها حضرت امیر علیه السلام به‌وسیله معرفی ویژگی‌های که در شناخت عمیق‌تر از پروردگار اهمیت دارد، مخاطب را به سمت رعایت تقوا در مقام عمل و رفتار دعوت می‌کنند.

در خطبه دهم به رعایت تقوا برای خدایی دعوت می‌کنند که گستردگی علم او همه گفته‌ها و نگفته‌ها را فرا گرفته است. انسان با چنین شناختی از رب خود که در صورت سخن گفتن، می‌شنود و در صورت نجوای قلبی نیز می‌داند، راحت‌تر می‌تواند در مقام عمل مراقبت کند. شبیه این تعبیر در خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه نیز مطرح شده است. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۳۵۲)

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنَّ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَصْمَرْتُمْ عَلِمَ. (همان: ۱۳۰)

شناخت خدا از این دریچه در معارف حکمی به‌ویژه فلسفی امکان‌پذیر است. در مباحث فلسفی پس از اثبات اصالت وجود و تشکیک در آن، ثابت می‌شود که با ارتقاء مرتبه موجودات، برترین موجود همه کمالات ماهیات زیرین را به نحو اعلی و اشرف دارا است؛ به تعبیر دیگر بسیط الحقیقه همه کمالات اشیاء را دارا است؛ چراکه در غیر این صورت مرکب از نقص و کمال خواهد شد. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۲ / ۳۷۲ - ۳۶۸؛ همان: ۶ / ۱۱۸ - ۱۱۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۳: ۴ / ۱۰۸۰) در نتیجه واجب‌الوجود هیچ نقصی نداشته و همه کمالات و از آن جمله، علم به مخلوقات و جزئیات رفتارهای آنها را دارا است. اثبات و بحث از این معارف در مباحث حکمی باعث خواهد شد انسان هموارتر به آثار عملی همچون تقوا بپردازد.

در کلمات دیگر به تقوای خداوندی دعوت شده که ابتداء و انتهای وجود انسان از اوست. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۷۴۴؛ همان: ۸۲۸) ویژگی مبداء و منتها بودن حق و فهم آن کمک زیادی می‌کند



که انسان برای او عمل کرده و بر مدار تقوا رفتار کند. از این رو است که حضرت در موارد زیادی جهت دعوت به تقوا خدا را این چنین معرفی می‌کند. (همان: ۴۸۸)

بی‌شک بحث مبدائیت خدا در زمره معارف حکمی جای می‌گیرد. در مباحث عرفان و با توجه به اثبات وحدت شخصی وجود، ثابت می‌شود که همه عالم مظهر و جلوه حق است و همه موجودات و به‌ویژه انسان تجلی خدا بوده و از او ناشی شده‌اند. همچنین در بحث نسبت انسان به خدا، تنها انسان کامل مظهر جامع پروردگار است. (قونوی، ۱۳۷۱: ۴۲؛ جامی، ۱۳۷۰: ۹۳) لذا در عرفان مبدائیت پروردگار خود را با لباس مظهریت و جلوه نشان می‌دهد. وحدت شخصی وجود در فلسفه به‌ویژه در حکمت متعالیه (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱: ۱ / ۷۱ و ۴۷ و ۴۹ و ۶۵ و ۱۱۷ و ۳۸۰؛ همان: ۲ / ۳۰۱ - ۳۰۰؛ همان: ۶ / ۲۷۴ - ۲۷۳) نیز بیانگر مبدئیت خدا است.

یکی از ثمرات معارف حکمی رسیدن به عظمت خدا در نظر انسان است و ایجاد این عظمت در نگاه انسان آرمان‌ساز و هدف آفرین است. در نتیجه انسان برای رسیدن به این هدف بهترین رفتار را انتخاب می‌کند. این ویژگی پروردگار به دنبال بسیاری از صفاتش در وجود انسان ایجاد شده و آثار رفتاری زیادی دربردارد.

جلوگیری از گناه از طریق پرداختن به رضایت مخلوق از جمله این آثار است. توجه بیش از حد به مخلوق در برابر خالق و درجه اول اهمیت را به انسان‌ها دادن، به نوعی جایگاه خالقیت برای آنها قائل شدن و مستقل دیدن آنها و شریک قرار دادن برای خدا است و همین طرز تلقی ریشه خیلی از گناهان و بی‌اخلاقی‌ها است. طبیعی است انسان برای چیزی که اهمیت بیشتری قائل است، تلاش و برنامه‌ریزی می‌کند و در این راستا ممکن است جهت رضایت، خشنودی و رسیدن به مقصد خود از برخی امور دیگر گذر کند، هر چند خلاف اخلاق و گناه باشد. حضرت در توصیه به محمد بن ابی‌بکر به این لطیفه اشاره کرده‌اند:

وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُسَخِّطَ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - بِرِضِي أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَافْعَلْ. فَإِنَّ فِي اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي شَيْءٍ غَيْرِهِ. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۹۱۲)

به منظور خشنودی هیچ کس از آفریدگان، خدا را به خشم نیاور؛ زیرا هر چه که در نزد غیر خدا است عوضش نزد خود او است، ولی عوض آنچه نزد خدا است نزد غیر او نمی‌باشد.

حضرت امیر علیه السلام راهکار مقابله با این نقیصه را در وصیت خود به فرزندشان امام حسن علیه السلام،



بیشتر شدن عظمت خالق در نگاه انسان می‌دانند. عظمت خالق در نظر انسان به معنای تعیین او به عنوان اهداف رفتارها خواهد بود و یکی از مراحل تعیین کننده انجام افعال، مرحله است که انسان نتیجه هر فعلی را با هدف خود مورد سنجش قرار داده و بهترین و رساننده ترین به هدف را انتخاب می‌کند. از طرف دیگر معارف حکمی عظمت خالق را در نظر انسان افزایش داده و خدا را در صدر اهداف انسان می‌نشانند. در خطبه متقین که خصلت‌های اهل تقوا بیان شده نیز به همین راهکار اشاره شده است. (همان: ۱۹۵)

عَظِيمِ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يَصْغُرُ الْمَخْلُوقُ فِي عَيْنِكَ. (همان: ۹۵۰)

در مباحث حکمی و به ویژه فلسفی، عظمت خدا نتیجه خودبه خودی اثبات واجب الوجود و عدم تناهی ذات و صفات او است؛ نه آنکه به عنوان بحث مستقلی دنبال شود. موجودی که کرانه و حد ندارد و دارای همه کمالات به شکل بی نهایت بوده و از هرگونه نقصی برکنار است، عظمت و بزرگی و رفعت را دارا است و هر انسانی در تصدیق به چنین وجودی احساس عظمت و بزرگی کرده و خود را حقیر می‌بیند.

توجه به عظمت و عدم تناهی خداوند باعث می‌شود که انسان به بزرگی و زشتی بی پایان گناه و نافرمانی خدای نامتناهی متوجه شده و به این وسیله از خودش مراقبت بیشتری داشته باشد.

اثرات سازنده این ویژگی در رفتار انسان فراوان است که به دلیل جلوگیری از تطویل بحث فهرست‌وار به مهم‌ترین آنها در نهج البلاغه اشاره می‌شود:

تقوا. (همان: ۱۹۵؛ همان: ۳۵۲ و ۴۸۸)

دعای در همه حالات و برای همه خواسته‌ها. (همان: ۲۴۷)

تواضع و فروتنی. (همان: ۳۰۴)

دوری از تملق و چاپلوسی، و فریفته نشدن نسبت به تمجید دیگران. (همان: ۵۹۹)

درمان تکبر و خودبزرگ‌بینی. (همان: ۹۱۹ و ۹۵۰)

روی آوردن به انجام افعال نیک. (همان: ۹۵۴)

حمد و سپاس حقیقی و واقعی. (همان: ۸۱)

توبه حقیقی. (همان: ۱۳۲)



## بررسی مصادیق تأثیر معارف حکمی بر اصلاح رفتار در بخش انسان‌شناسی

شناخت انسان به‌عنوان مخلوق برتر خدا به دلیل گستردگی و پیچیدگی وجودش بسیار دشوار بوده و به تعمق‌ها و دقت‌های فراوانی نیازمند است. شناخت این موجود متعالی جنبه‌ها و ابعاد متفاوتی دارد.

معرفی انسان به‌عنوان موجودی دو ساحتی (مادی و فرا مادی) مورد تأکید متون دینی همچون نهج‌البلاغه نیز هست. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۶۱ - ۶۰) موجودی که در عین دارا بودن مرتبه پایین وجودی، (غافر / ۶۷؛ انعام / ۲؛ حجر / ۲۶؛ فرقان / ۵۴؛ نحل / ۴) واجد مراتب برتر هستی نیز هست. (ص / ۷۲)

اثبات جنبه تجردی برای انسان و همچنین دارا بودن قوه عاقله در مباحث نفس‌شناسی فلسفی در فلسفه اسلامی بیان شده و اثبات می‌شود که انسان افزون بر جسم، صاحب امر فرامادی و تجردی است. این دسته از معارف حکمی هرچند در رفتار و عمل انسان تأثیر مستقیمی ندارند، ولی باید توجه داشت که اثبات جنبه تجردی انسان است که بسیاری از مباحث دینی و اخلاقی را معنادار می‌سازد. انسانی که فقط جنبه مادی و جسمانی دارد و فاقد جنبه متعالی و ماندگار است، معنویت، ابدیت و رعایت اخلاق انسانی و الهی برای او معنا پیدا نخواهد کرد یا دست کم سخت خواهد شد. نظام اخلاقی که بدون ابتدای بر پذیرش این جنبه از وجود انسان باشد، اخلاق سکولار و تهی از ارزش‌های الهی و تعالی بخش انسان است. لذا معارف حکمی مرتبط، زمینه‌ساز پذیرش معارف باطنی دین و دستورات اخلاقی و در نتیجه عمل به آنها هستند. نیازمندی در اصل وجود انسان با تأمل در اول و آخر حیات او قابل وصول است. ابتدای خلقت انسان از نطفه بی‌مقدار شروع شده و پس از مدت محدود و نه نامتناهی پایان می‌پذیرد:

مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ، مَكْتُومٌ الْأَجَلِ، مَكْنُونٌ الْعَلَلِ، مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ، تُؤَلِّمُهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تَنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ، وَ تُمِيتُهُ الْعَرَقَةُ؛ (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۵۵۶)

بیچاره فرزند آدم، اجلس پنهان، و بیماری‌هایش پوشیده و عملش محفوظ است. پشه‌ای او را می‌رنجاند و آب در گلو گرفتن وی را می‌کشد و عرقی بد بویش می‌کند.

شناخت فقر وجودی و وابستگی انسان در اصل موجودیت، باعث نفوذ همین دیدگاه به رفتارها و اعمال او خواهد شد. انسان ثمرات عملی و خصلت‌های اخلاقی خود را بی‌نقص تصور



نکرده و به آن مغرور نمی‌شود، از این رو حضرت علی علیه السلام در خطبه متقین به این نگاه و به شکل بسیار زیبا اشاره کرده‌اند. حاصل این نگاه فقیرگونه به خود آن است که شخص نه تنها دچار غرور نشده، بلکه به تلاش مضاعف در جهت برطرف کردن نقائص از جمله در حوزه اخلاق خواهد پرداخت. تمجید دیگران در این افراد مؤثر نیست و حساب اعمالشان آنان را به کندی در عمل وادار نمی‌کند و با وجود اعمال شایسته هراسناکند. (همان: ۱۹۸ - ۱۹۷)

لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ أَنَّهُمْ شَرَارٌ وَإِنَّهُمْ  
الْأَكْبَاسُ الْأَبْرَارُ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. (همان: ۱۹۷)

یکی از کامل‌ترین راه‌های پی‌بردن به فقر و نیاز انسان در معارف حکمی دنبال می‌شود. حداقل در دو بحث از معارف حکمی، امکان رسیدن به چنین نتیجه وجود دارد، یکی در بحث ملاک نیازمندی معلول - از جمله انسان - به علت و دیگری در مباحث وجود رابطی یا رابط معلول. در بحث اول علی‌رغم تفاوت دیدگاه در ملاک نیازمندی معلول همه اندیشمندان مسلمان معتقد به اصل فقر و نیاز معلول به علت هستند. متکلمان بر حدوث شیء در نیازمندی تأکید دارند و گروهی از فیلسوفان بر روی امکان ماهوی (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۰؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۳۹ - ۳۸) و گروهی دیگر (پس از صدرالمتألهین) به شکل صریح بر روی امکان فقری یا فقر وجودی تأکید دارند. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱ / ۸۶ و ۱۹۴ - ۱۹۲ و ۴۱۳؛ همان: ۲ / ۲۸۳؛ همو، ۱۳۷۸: ۲۹ - ۲۶)

در بحث دوم که نحوه وجود معلول به‌ویژه در ارتباط با علت بررسی می‌شود نیز چه برای معلول وجود مستقلی مغایر علت و در عین حال وابسته به آن لحاظ کنیم (وجود رابطی معلول) و چه معلول را عین ربط و تعلق و ایجادِ علت لحاظ کنیم (وجود رابط معلول)، اصل وابستگی و نیاز به علت ثابت می‌شود. (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۶ / ۲۷۴ - ۲۷۳ و ۳۸۷؛ همو، ۱۳۵۴: ۵۶؛ همو، ۱۹۸۱: ۲ / ۳۱۰ - ۲۸۶؛ همو، ۱۳۸۲: ۴۹)

حضرت در یک توصیه جهت بیان مذمت فخرفروشی، انسان را یادآور اول و آخر وجودیش و فقر و نیازش می‌کند؛ یعنی جهت رسیدن به این خصلت اخلاقی و فرار از فخرفروشی شایسته است انسان نیاز و فقر خود را به یادآورد. حضرت در توصیه دیگرشان به محمد بن حنفیه نیز به این نکته اشاره می‌فرماید. (سیدرضی، ۱۳۷۶: ۷۰۱)



مَا لَابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ، أَوْلُهُ نُظْفَةُ قَدْرَةٌ، وَآخِرُهُ حَيْفَةُ مَذْرَةٌ، وَهُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ عَذْرَةً، وَلَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ. (همان: ۵۵۷ - ۵۵۶)

فرزند آدم را چه به فخر فروشی که آغازش آب گندیده و آخرش مردار است، نه روزی خود را می‌دهد و نه مرگ را از خود می‌راند.

با توجه به اینکه یکی از عوامل تکبر، غرور و فخر فروشی، تمرکز بر داشته‌های خود و بزرگ دیدن آن‌ها است، نقطه مقابل؛ یعنی تمرکز بر فقر و نیاز و نقص انسان باعث درمان این خصلت‌ها خواهد شد؛ به‌ویژه آنکه کبر عامل بسیاری از گناهان است و به‌وسیله جلوگیری و محو این خصلت در انسان، بسیاری از گناهان و ناهنجاری‌های اخلاقی پیشگیری خواهند شد. (همان: ۱۴۹؛ همچنین ر.ک: همان: ۱۳۶)

عباراتی که به انحاء مختلف به ضعف و محدودیت معرفت انسان اشاره دارند در نهج البلاغه فراوان است، به‌ویژه در مورد اینکه انسان قادر نیست به تمام و عمق معرفت خدا دسترسی پیدا کند. (همان: ۶۷ - ۶۶) از جمله دلایل ضعف معرفتی انسان به شکل کلی و نسبت به خدا به شکل خاص، محدودیت ابزار شناختی بشر است. برخی از مکاتب فلسفی و بشری، ابزار شناختی بشر جهت شناخت حقائق را منحصر در ابزار حسی می‌کنند و یا آنکه شناخت او را محدود به واقعیات مادی می‌دانند. (ر.ک: جعفری، ۱۳۸۹: ۱۶ / ۴۲ - ۴۰؛ فولکیه، ۱۳۷۷: ۱۳۴ - ۱۳۰) در صورتی که شناخت صحیح و همه جانبه از انسان به‌گونه‌ای است که نه تنها واقعیات مادی را در حد خود می‌تواند بشناسد، بلکه قادر است به ماورای طبیعت نیز معرفت پیدا کند؛ هر چند شناخت او نسبت به ماوراء طبیعت توأم با محدودیت باشد.

در نهج البلاغه بر ضعف ابزار ادراکی انسان در شناخت پروردگار، تأکید شده است. (همان: ۶۶؛ جعفری، ۱۳۸۹: ۱۵ / ۲۹۴ - ۲۸۷؛ همان: ۱۶ / ۴۲ - ۴۰؛ همان: ۲۵ / ۱۴ - ۱۲) اما این نکته به‌معنای عدم شناخت از خدا نیست، بلکه خدا انسان‌ها را به مقدار ضرورت از معرفت خود بهره‌مند کرده است. (سید رضی، ۱۳۷۶: ۹۲)

لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ الْحُجُبُ السَّوَاتِرُ، ..... لِأَفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّيِّ وَالْمَرْبُوبِ. (همان / ۸۰ - ۷۹)

نه احساس‌ها و درک‌ها او را دریابند و نه پرده‌ها او را بپوشانند، ... زیرا سازنده از ساخته شده جدا و تحدیدکننده غیر از تحدید شده و پرورنده غیر از پرورده شده است.



در مورد میزان ساخت انسان از خدا حد افراط و تفریطی وجود دارد که باعث گمراهی می‌شود. انسان نمی‌تواند اعتقاد به خدایی را ادامه دهد که هیچ‌گونه شناختی از او ندارد؛ چراکه سرسپردگی و محبت نیازمند شناخت است؛ لذا در صورت فقدان شناخت دچار یأس و ناامیدی می‌شود و در مقابل اگر خود را قادر به شناخت احاطی خداوند ببیند، به خود مغرور شده و مهم‌تر آنکه آنچه برای او راز و رمز نداشته باشد، خسته‌کننده و تکراری خواهد شد لذا خدایی که دائماً برای او معرفت جدید دارد، قابل پرستش خاضعانه و کشش‌دار است. بنابراین اصلاح نگاه به خود و محدودیت‌های آن، جلوگیری از غرور، و از همه مهم‌تر تداوم اعتقاد به خدا، سه اثر اصلاحی محدودیت معرفت انسان به خدا در رفتار و اخلاق انسان است.

پیچیدگی و گستردگی معارف پیرامون پروردگار در کنار ضعف و دخالت ابزار شناخت انسان عامل دیگری است که باعث نقص شناخت انسان نسبت به پروردگار می‌شود. برخی از ویژگی‌های وجود پروردگار مانند ازلیت و ابدیت او را ورای افکار معمول بشری نشانده است.

أَزَلُّهُ نَهْيٌ لِّمُحَاوِلِ الْأَفْكَارِ، وَ دَوَامُهُ رَدْعٌ لِّطَامِحَاتِ الْعُقُولِ. الَّذِي قَدْ حَسَرَتْ دُونَ كُنْهِهِ نَوَافِذَ الْأَبْصَارِ، وَ قَمَعَ وُجُودَهُ جَوَائِلَ الْأَفْكَارِ. (همان: ۸۰)

ازلیت‌ش سد راه جولان افکار است و همیشه پائیدنش دست رد زن به سینه‌های خرده‌های سرکش و تندرو، کنه و حقیقت او دیده‌های تیزبین را وامانده کرده است و وجودش اوهام تیز پر و چرخنده را از پای در آورده است.

بنابراین به دلیل محدودیت‌های معرفتی بیان شده برای انسان، نهایت معرفتی که از خدا می‌تواند کسب کند در دو راستا خلاصه می‌شود. یکم، نمود و ظهور صفات الهی در هستی و دوم، دریافت شهودی از حقیقت صفات الهی در درون خود به‌وسیله تهذیب درون.

#### بررسی مصادیق تأثیر معارف حکمی بر اصلاح رفتار در بخش معاد

اهمیت و جایگاه آموزه معاد با توجه به تعداد و تکرار آیات مرتبط با قیامت و روز بازپسین در قرآن کریم (حدود ۱۲۰۰ آیه) آشکار می‌شود؛ به‌ویژه تأثیری که این آموزه در مقام عمل و رفتار انسان خواهد داشت. (مدثر / ۵۳؛ قیامت / ۵) در این بخش به معرفت‌های از معارف مرتبط با معاد اشاره خواهد شد که هم تأثیرگذار در وحله عمل است و هم مبتنی و برآمده از معارف حکمی و عقلی است. یکی از روش‌های ائمه در تثبیت آموزه‌های دینی در ذهن مخاطبین، استفاده از





مفاهیمی است که رابطه تقابل با یکدیگر دارند. (صنعت طباق یا مطابقه) به کار بردن یکی از این دو مفهوم باعث خواهد شد، مخاطب به سادگی مفهوم دیگر را یاد گرفته و یا متذکر شود. با استفاده از این روش مخاطبین به سادگی و سریع مفاهیم را فرا خواهند گرفت. (برومند، ۱۳۹۰: ۱۶۸)

از جمله مهم‌ترین مفاهیم متقابل در آموزه‌های دینی و به‌ویژه معاد، فناءپذیری زندگی دنیا و در مقابل پایان ناپذیری عالم آخرت است. این معرفت انسان را از پوچی نجات داده و به زندگی معنا خواهد بخشید؛ و او را مسئولانه به انجام تکالیف ترغیب خواهد کرد. بر این اساس و با توجه به انطباق این واقعیت بر حس بی‌نهایت‌طلبی بشر است که انسان را حتر آموزه معاد را خواهد پذیرفت و از این‌روست که در کلمات مختلف حضرت علی علیه السلام به دوگانه پایان‌پذیری دنیا و جاودانگی آخرت اشاره شده است. تأکید بر این دو، آثار فراوان عملی خواهد داشت که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

محدودیت و پایان‌پذیری حیات مادی به شکل کلی و حیات مادی انسان از جمله معارف مرتبط با معاد است. در رابطه با انسان، واقعیت زندگی او نشان دهنده همین محدودیت است. این امر در تلاش مستمر اندیشمندان حوزه‌های مختلف به‌ویژه فلسفه در قسمت مباحث نفس و اثبات تجرد آن دنبال می‌شود. در مباحث فلسفی، محدودیت زندگی مادی بشر به‌وسیله قواعدی همچون «ماله مبدأله نهاییه» (ابن‌رشد، ۱۹۹۳: ۳۷ و ۸۵) هر آنچه مبداء دارد نهایت نیز دارد.» تأیید می‌شود. همچنین امور مادی با توجه به حرکت و تغییری که دارند، ناپایداری و از دست دادن قابلیت‌ها، و در نهایت فناء را خواهند داشت. لذا ویژگی جدایی‌ناپذیر حیات مادی انسان، محدودیت و فناپذیری است. از این‌روست که فیلسوفان برای اثبات ابدیت انسان به دنبال جنبه پایدار در وجود او هستند. تمام تلاش فیلسوفان در جهت اثبات تجرد نفس انسان، به منظور اثبات مداومت در حیات اوست. بنابراین براهین و دلایل اثبات و تجرد نفس هرچند مرتبط با مباحث انسان‌شناسی است، ولی از طرف دیگر مرتبط با مباحث معاد و اثبات بقاء انسان پس از مرگ بدن است.

فیلسوفان دلایل زیادی را برای بقاء نفس بیان داشته‌اند. (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۲۰۶ - ۲۰۲؛ سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۶۸ / ۳ و ۸۰؛ همان: ۱ / ۴۹۶ و ۸۰ - ۷۹؛ همان: ۲ / ۲۲۲؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۸ / ۳۹۲ - ۳۸۰؛ همو، ۱۳۵۴: ۳۱۶ - ۳۱۳) دلایلی همچون بساطت، فقدان رابطه و تعلق علی بین نفس و بدن، بقای علت ایجاد نفی از جمله مهم‌ترین دلایل اقامه شده جهت اثبات بقای نفس توسط فیلسوفان است. جایگاه بررسی و نقد این دلایل در این مجال اندک نیست، ولی نکته مهم آنکه همه فیلسوفان با بیان شرایط فسادپذیری بدن، و فقدان آنها در نفس، بقای



آن را نتیجه گرفته‌اند و به تعبیر دیگر، تلازم بین تجرد و بقای نفس را پذیرفته‌اند و با اثبات تجرد نفس، بقای آن را نیز ثابت کرده‌اند. بنابراین تأکید بر فساد و تباهی جنبه مادی انسان و ماندگار جنبه تجردی او در معارف حکمی نیز مورد تأکید است.

زوال‌پذیری دنیا به معنای محدودیت حیات مادی انسان است و از این حقیقت واحد در تعبیرات دینی به دو گونه یاد شده است، گاهی از آن به گذر سریع و زوال دنیا تعبیر شده و گاهی به عنوان مرگ اندیشی و پذیرش پایان حیات مادی انسان یاد شده است. شاید علت این مطلب هم این باشد که دائمی بودن دنیا و یا زوال‌پذیری آن فقط به عنوان یک دانش نظری مطرح است؛ در صورتی که زوال‌پذیری حیات مادی انسان در رفتار و اصلاح آن بسیار تأثیرگذار است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه چهاردهم و در توصیف متقین، علت زهدورزی آنان در دنیا را معرفت نسبت به ارزش و جایگاه دنیا و زوال آن می‌دانند؛ یعنی به دلیل اینکه فهمیده‌اند دنیا زائل شدنی و از بین رفتنی است، دنیا در نظرشان کم‌ارزش شده و در نتیجه اهل زهد در دنیا شده‌اند و از سوی دیگر شناخت دائمی بودن آخرت باعث افزایش اهمیت آن در نظر انسان شده و نسبت به آن راغب می‌شود. علت تأثیر این نگرش بر رفتار و انتخاب‌های انسان آن است که یکی از ملاک‌های انتخاب انسان در رفتارها و لوازم آن، دائمی یا موقتی بودن آن است.

قد هانت علیه الدنيا و علم انها زائلة فزهد فيها و عظم امر الاخرة و علم انها دائمة فرغب فيها. (سیدرضی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۸۵)

از دیگر آثار پر بار رسیدن به زوال دنیا، انجام تکالیف و وظایف است. پذیرش پایان‌پذیری دنیا دریچه ورود به پذیرش قیامت است. همیشگی نبودن دنیا، انسان را به سمت انجام تکالیف سوق می‌دهد و رعایت اخلاق در رفتار از جمله تکالیف است؛ لذا معرفت به زوال دنیا، می‌تواند اصلاحگر اخلاق باشد. (همو، ۱۳۷۶: ۲۰۶ - ۲۰۵)

معرفت به پایان‌پذیری دنیا و روی آوردن به آخرت، تلاش انسان را در چنگ زدن به عوامل سعادت و دوری از عوامل شقاوت منحصر خواهد کرد و مانع فریفته شدن به آرزوها می‌شود. (همان: ۹۴۸ - ۹۴۷؛ همان: ۳۵۳؛ همان: ۱۰۰؛ همان: ۱۵۷) آرزوهای بی‌اساسی که خود را به شکل واقعیت برای انسان نمایش می‌دهند و به هیچ وجه امکانات مناسب جهت رسیدن به آنها در مدت معقول فراهم نیست. (همان: ۳۱۷؛ همان: ۱۵۱)



آرزوهای طولانی یا خود باعث بی‌اخلاقی‌اند و یا به وجودآورنده ویژگی‌های در انسان‌اند که باعث ضعف رفتاری و اخلاقی می‌شوند. آثار آرزوهای طولانی از زبان امیرالمومنین علیه السلام عبارتند از بدرفتاری، (همان) غفلت عقل و فراموشی یاد خدا و تکذیب عذاب‌های الهی و حسرت، (همان: ۳۳۳) به هم خوردن حسابگری انسان در مورد اعمالش، (همان: ۱۸۵) فراموشی آخرت (همان: ۳۵۳) و غرور. (همان: ۸۰۶) نفوذ مخرب این ویژگی‌ها در رفتار و اخلاق انسان جای تردید نیست؛ نکته اساسی آنکه تأمل در محدودیت زندگی انسان و تذکر انسان نسبت به مرگ، راه درمان و یا یکی از راه‌های درمانی است که حضرت امیر علیه السلام در برابر آرزوهای طولانی و بی‌مبنا بیان می‌کنند؛ و همان‌گونه که بیان شد بر روی این محدودیت، در معارف عقلی نیز تأکید شده است.

پس از بیان پایان‌پذیری دنیا و زوال حیات انسان در آن، اعتقاد به معاد از جمله معارف مهم در این بخش است. در حیطه معارف حکمی و پس از اثبات بقای نفس، اثبات معاد و حیات پس از مرگ واضح خواهد بود. اعتقاد راسخی که حاصل از شناخت یقینی به زندگی دائمی برای انسان باشد در مرحله عمل نیز تأثیرگذار است. حضرت در توصیه به مالک اشتر می‌فرماید نمی‌توانی بر غضب خود مالک شوی مگر آنکه بازگشت به پروردگارت را به یادآوری.

وَأَرْفَعْ بَصْرَكَ إِلَى السَّمَاءِ عِنْدَمَا يَخْضُرُكَ مِنْهُ شَيْءٌ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ. وَ  
لَنْ تُحْكَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ. (همان: ۹۴۰)

هرچند یادآوری معاد دقیقاً به معنای معرفت‌های حکمی پیدا کردن در امر معاد نیست ولی زمینه آن را فراهم می‌کند. همه فیلسوفانی که به مغایرت نفس و بدن معتقدند به بقای نفس بعد از موت بدن باور دارند و دلایل اثبات بقاء نفس را دلیل بر اثبات معاد می‌دانند. (لاهیجی، بی‌تا: ۲ / ۳۶۷)

## نتیجه

به‌وسیله احادیث فراوان در جهت اهمیت و جایگاه علم و عقل به شکل کلی و به‌ویژه در عرصه عمل، و همچنین تعبیراتی از نهج‌البلاغه که با صراحت و یا به کنایه بیانگر اثرگذاری حوزه معرفت نظری حکمی در اصلاح ناهنجاری‌های خاص در رفتار و اخلاق انسان هستند، می‌توان اصل اثرگذاری معارف حکمی در اخلاق عملی انسان به‌ویژه در جهت اصلاح و تکامل آن را ثابت کرد. تغییر و اصلاحی که معارف حکمی در عمل انسان دارند، از طریق پرداختن به عوامل و



ریشه‌های رفتار غیر اخلاقی است. این معارف ریشه معرفتی بی‌اخلاقی‌ها را هدف قرار داده و با اصلاح آنها به رفع و یا تغییر فعل اخلاقی می‌پردازند. البته این به معنای حصر علت انجام فعل اخلاقی در معرفت نیست، بلکه عوامل دیگری نیز در این مهم تأثیرگذارند.

معرفت‌های حکمی خیلی دقیق‌تر و سریع‌تر انسان را به رابطه بین افعال اختیاری و نتایج آن رهنمون ساخته و از این طریق به سمت بایدهای اخلاقی رهنمون می‌کند.

همه حکمت‌های عقلی تأثیر عملی نداشته، و حکمت‌های مؤثر در چند بخش خلاصه می‌شوند؛ در آن بخش‌ها نیز برخی از قسمت‌ها بیش از دیگر قسمت‌ها مؤثرند. لذا تأثیر معارف نظری در اصلاح رفتار انسان به شکل موجه جزئیه صحیح است.

پذیرش مبدا متعالی برای عالم، سرآغاز اعتقاد دینی و به دنبال آن التزامات عملی است. از این رو قدم نخست در مباحث توحیدی اثرگذار در رفتار آدمی، مباحث مربوط به اثبات خداوند است.

رسیدن به عظمت خدای متعال یکی از پرثمرترین معارف مرتبط با معارف توحیدی است. ایجاد این عظمت در نگاه انسان، آرمان‌ساز و هدف‌آفرین بوده و باعث مراقبت‌ها و اصلاحات رفتاری می‌شود.

مهم‌ترین معارف حکمی مؤثر در بخش معاد از یک‌سو مربوط به پایان‌پذیری دنیا و از سوی دیگر مربوط به جاودانه بودن آخرت است. زوال دنیا هم به معنای فناء‌پذیری کل دنیا و هم به معنای پایان‌پذیری زندگی انسان در آنست. حضرت علی علیه السلام از طریق این دو معرفت، به اصلاح بسیاری از ناهمواری‌های اخلاقی و عملی توصیه می‌کنند.

در مورد معارف انسان‌شناسی، شناخت‌های مربوط به آفرینش انسان و ابعاد مختلف وجود او جزء معارف بنیادین این بخش است. این شناخت‌ها باعث تصدیق نسبت به عظمت وجودی انسان از یک‌سو و از سوی دیگر باعث وقوف بر ضعف و وابستگی ابتدائی او در ایجاد شده، و بسیار معرفت‌افزا و تأثیرگذار در عمل است.

شناخت جنبه متعالی و مجرد وجود انسان، حیات دائمی و تلاش برای رفتارهای ماندگار و متعالی را توجیه خواهد کرد. به تعبیر دیگر پذیرش اخلاق و رعایت آن بدون پذیرش جنبه فراجسمی برای انسان امکان‌پذیر نیست.

یکی از مهم‌ترین معارف حکمی در بخش انسان‌شناسی که ثمرات اصلاحی زیادی در رفتار انسان دارد، شناخت جایگاه وابستگی و نیاز مطلق نسبت به پروردگار است. این نگاه باعث کامل ندیدن خود و رفتارهای خود است. انسان از این طریق به وضع موجود قانع نشده و در مسیر

تکامل رفتارهایش تلاش خواهد کرد.

انسان در کنار دیگر عوامل سازنده اخلاق بشری، نیازمند نظام فکری و نظری دقیق مبتنی بر دلایل برهانی، در مورد ابتداء و انتهای هستی و انسان است. بدون وجود چنین نظام دقیق نظری، امکان رسیدن به زیست اخلاقی الهی وجود ندارد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، ۱۳۳۷، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن رشد، محمد بن احمد، ۱۹۹۳ م، تهافت التهافت، بیروت، دار الفکر.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۷، الهیات (الشفاء)، قم، بوستان کتاب، چ ۳.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۵ ق، الشفاء (الطبیعیات)، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن مسکویه، أبو علی أحمد بن محمد بن یعقوب، بی تا، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، بیروت، مکتبه الثقافه الدینیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر، چ ۳.
- ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، ۱۳۶۲، شرح نهج البلاغه، بی جا، دفتر نشر الکتاب.
- احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- ایجی، عضدالدین عبدالرحمن، بی تا، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم الکتب.
- برومند، سید مهدی، ۱۳۹۰، شیوه های تعلیم در قرآن و سنت، رشت، کتاب مبین.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد، ۱۳۶۶، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۰، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۹، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۶، مفردات الفاظ القرآن، تهران، مرتضوی، چ ۲.
- راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، ۱۳۶۴، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.



- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۷۲، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۲.
- سیدرضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۶، تهران، موسسه امام صاحب الزمان علیه السلام، چ ۱.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۶ ق، تمام نهج البلاغه، تحقیق و تتمیم سید صادق موسوی، بیروت.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۵۴، المبدأ والمعاد، با مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، الشواهد الربوبیه، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۸۱ م، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۳، نهایه الحکمه، تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۲.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تهران، مکتبه المرتضویه، چ ۳.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۵، شرح الاشارات و التنبیهاث مع المحاکمات، قم، نشر البلاغه.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۱۳ ق، اخلاق ناصری، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.
- فارابی، محمد بن محمد، ۱۳۶۴، فصوص الحکم، قم، بیدار.
- فولکیه، پل، ۱۳۷۷، فلسفه عمومی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، چ ۳.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۳۸۷، الحقائق، ترجمه محمد بن مرتضی کاشانی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۰۵ ق، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الهجرة.
- قونوی، صدرالدین، ۱۳۷۱، النصوص، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، بی تا، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان، مهدوی.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۱، فلسفه اخلاق، تهران، اطلاعات، چ ۸.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، مجموعه آثار، ج ۳، تهران، صدرا.
- نراقی، محمد مهدی، بی تا، جامع السعادات، ج ۱، بیروت، موسسه الاعلمی، چ ۴.